

خلاصه درس سی و هفتم

نکته اول: علیت مستلزم این است که موجودی وابسته به دیگری باشد. به عبارت دیگر موجودی متوقف بر دیگری باشد. ولی گاه این اشتباه پیش می آید که گویی یک موجود می تواند علت خودش باشد. برای مثال وقتی می گوئیم که (وجود واجب الوجود مقتضای ذات اوست) ممکن است این توهم پیش بیاید که واجب الوجود علت خودش است. ولی در واقع بین ذات خدا و وجودش رابطه علیت برقرار نیست بلکه وجود خداوند عین ذاتش است. در واقع هر نوع معلولیت از ذات خدا نفی می شود. برای فهم این نکته مثال زیر را در نظر بگیرید: هر گاه می گوئیم کسی کاری را بنا به اراده خود انجام داده است یعنی نیازی به اجازه گرفتن از دیگری نداشته است. در اینجا (علیت برای ذات) ثابت نمی شود بلکه (علیت غیر) نفی می شود یعنی شخص به خودش اذن نداده تا کاری را انجام دهد بلکه برای انجام آن نیاز به اذن شخص دیگر نداشته است.

نکته دوم: هر گاه ماده و صورت را در حالت مجزا در نظر بگیریم هر کدام نسبت به جسم، علت محسوب می شوند. ولی اگر ماده و صورت را به صورت مجموع یعنی کل در نظر بگیریم، کل در رابطه با اجزاء تشکیل دهنده خود معلول محسوب می شود. در واقع تا اجزاء نباشد کل حاصل نمی شود پس وجود کل وابسته به اجزاء خواهد بود. پس بر ماده و صورت نام علت اطلاق می شود ولی بر مجموع آنها نام معلول اطلاق می گردد.

نکته سوم: با توجه به اصالت وجود، ماهیت شأن و جایگاه علی ندارد. در واقع در اصالت وجود، علیت در رابطه با دو وجود برقرار می شود. در بستر اصالت وجود، ماهیت از ظهورات وجود محسوب می شود. بنابراین ماهیت به خودی خود واقعیتی ندارد تا علت چیزی باشد. ماهیت را نمی توان علت ماهیت دیگری هم دانست. در مجموع ماهیت را نمی توان علت وجود دانست. البته فلاسفه علت را به دو قسم علل وجود و علل ماهیت تقسیم می کنند. شاید به نظر برسد که آنها بین ماهیات هم رابطه علیت لحاظ کرده اند. ولی اینطور نیست. در اصل بین اشیاء خارجی رابطه علیت برقرار است ولی ما می توانیم رابطه علیت را به نحو مجازی به امور ذهنی هم نسبت دهیم. برای مثال تصور ذهنی مثلث وابسته به تصور خط و سطح است. ولی به این معنا نیست که همان رابطه عینی که بین امور بیرونی و خارجی هست، بین ماهیات یا تصورات ذهنی هم باشد بلکه در اینجا حکم علیت را به قلمرو ذهن تسری می دهیم و این نوعی مسامحه در تعبیر است.

مثال دیگر مفهوم (امکان) است که فلاسفه آن را (علت احتیاج معلول به علت) می دانند. لازم به ذکر است که مفهوم امکان از معقولات ثانیه فلسفی است و اصلاً در عالم خارج مصداقی ندارد بلکه ذهن انسان آن را از عالم خارج انتزاع می کند. امکان به معنای (عدم ضرورت وجود و عدم) است و ذهن آن را از نحوه وجود اشیاء

انتزاع می کند. اگر فلاسفه نوعی علیت را به امکان نسبت می دهند این هم به خاطر مسامحه در تعبیر است یا به معنای مجازی به کار رفته است.

محال بودن دور

دور به این معنا است که یک موجود از آن جهت که علت است معلول هم باشد. محال بودن علل دوری از بدیهیات اولیه عقلی است. شاید این اشکال وارد شود که یک کشاورز از یکسو علت محصول خویش است و از سوی دیگر بقای او وابسته به خوردن محصولش است یعنی کشاورز در آن واحد هم علت و هم معلول خویش محسوب می شود. ولی این اشکال وارد نیست زیرا کشاورز علت اعدادی و زمینه ساز محصول خودش است و محصول هم علت اعدادی برای بقای کشاورز می باشد. دور زمانی پیش می آید که یک چیز از جهت واحد و در زمان واحد علت موثر و وجود بخش چیز دیگر باشد و در عین حال وجودش را از همان اخذ کند یا معلول همان چیز باشد. در اینجا علت به عنوان علت هستی بخش به کار رفته است که با علت اعدادی یا زمینه ساز فرق می کند.

از سوی دیگر ممکن است گفته شود که آتش علت حرارت است و حرارت علت آتش و در این مورد هم دور پیش می آید. پاسخ این است که آتش و حرارت کثرت عددی دارند و یک پدیده واحد نیستند بنابراین یکی می تواند از جهتی علت دیگری و از جهتی معلول آن باشد. دور زمانی اتفاق می افتد که بین دو چیز وحدت شخصی و عینی باشد و نه وحدت مفهومی. آتش و حرارت وحدت نوعی دارند یعنی در ذیل مفهوم نوعی واحد قرار می گیرند ولی وحدت شخصی و عینی ندارند.

محال بودن تسلسل

منظور از تسلسل علل این است که زنجیره ای از علت ها و معلول ها وجودشان مترتب بر هم باشد. تسلسل علل زمانی محال است که اولاً بین حلقه های زنجیره ترتب واقعی باشد و نه قراردادی و ثانیاً همه این حوادث همزمان وجود داشته باشند. تسلسل علل در امور طبیعی و زمانمند محال نیست برای مثال در فرایند تکامل گیاهان و حیوانات تدریجاً و در بستر زمان تحقق می یابند و تمام این موجودات همزمان موجود نیستند. البته تسلسل در جهت نزولی محال نیست ولی در جهت تصاعدی و از جهت مبداء محال است. منظور از جهت تصاعدی این است که بلاخره سلسله علل و معلول باید از جهت مبدا به یک علت اولیه ای منتهی شود که خودش معلول چیز دیگری نیست. پس این سلسله از جهت آغاز نمی تواند نامتناهی باشد ولی از جهت پایان یا نزولی می تواند نامتناهی باشد.

بر اساس اصالت وجود معلول نسبت به علت هستی بخش، عین ربط و وابستگی است. برای مثال در فلسفه ملاصدا بحث علیت به عنوان تشآن مطرح است. به عبارت دیگر معلول شأنی از شئون معلول محسوب می شود.

بر همین مبنا اگر سلسله ای از علل و معلول داشته باشیم، با زنجیره ای از تعلقات و وابستگی ها روبرو خواهیم بود. پس باید ورای این سلسله، وجود مستقلی باشد که امور وابسته و عین الربط متکی بر آن باشند. این سلسله بدون آغازگر مطلق تحقق نمی یابد.

خلاصه بخشی از درس چهل و نهم

به طور کلی دو قسم علم داریم: علم حصولی و علم حضوری. علم حصولی علم غیر مستقیم و باواسطه است. این نوع علم با وساطت صورت های حسی یا خیالی یا عقلی یا وهمی شکل می گیرد. علم حصولی مخصوص نفوس متعلق به ماده است یعنی نفوسی که همراه و متحد با بدن هستند و از طریق حواس ظاهر صورت هایی را از عالم خارج دریافت می کند. آگاهی انسان در علم حصولی در قالب قضیه بیان می شود. در قضایای حملیه دو مفهوم ذهنی تحت عنوان موضوع و محمول داریم. برای مثال وقتی که می گوئیم (گل سرخ است)، این قضیه را با مشاهده گل و سرخی به عنوان یکی از صفات آن می سازیم. درک ما از گل و صفات آن از طریق علم حصولی شکل می گیرد و در قالب قضیه فوق بیان می شود. هر قضیه هم می تواند سلبی یا ایجابی باشد. حکم یا تصدیق هم بر اساس اعتقاد قطعی یا ظنی نسبت به مفاد قضیه شکل می گیرد. اگر شخص اعتقاد قطعی به یک موضوع نادرست و خطا پیدا کند، جهل مرکب خواهد داشت. جهل مرکب یعنی اینکه شخصی چیزی را به درستی نمی داند ولی گمان می کند که می داند یا به خطای خود اعتقاد جازم و قطعی دارد.

حقیقت علم حضوری

در علم حضوری بین علم و عالم و معلوم تمایزی نیست. تمایز مفهومی هم که بین عالم و معلوم در علم حضوری لحاظ می کنیم جنبه تحلیلی دارد. یعنی همانطور که امتداد (گسترده‌گی در طول و عرض و عمق) را ویژگی جسم می دانیم و در ظرف تحلیل ذهن امتداد را از جسم جدا می کنیم، در علم حضوری هم بنا به مقاصد تعلیمی یا آموزشی بین عالم و معلوم فرق می گذاریم.

علم حضوری مصادیق مختلفی دارد. یکی از مصادیق علم حضوری علم ما به حالات انفسی یا کیفیات درونی خودمان است. برای مثال هر کس با اندک تأمل یا درون نگری می داند که خوشحال یا غمگین است. برای آگاهی از حالات درونی خود نیازی نداریم که از دیگران پرس و جو کنیم. یکی دیگر از مصادیق علم حضوری، علم علت تامه به معلول خویش است. اصطلاحاً به این نوع علم (علت مفیضه به معلول خویش) می گویند. از آنجا که علت تامه یا خداوند علت هستی بخش است پس نسبت به معلولات خود علم حضوری دارد. از سوی دیگر معلول هم نسبت به علت تامه خود علم حضوری دارد. البته حکما معتقدند که معلول مجرد از ماده نسبت به علت هستی بخش علم حضوری دارد زیرا معلول های مادی به خاطر پراکندگی و محبوس بودن در کثرات،

نسبت به علت خود علم حضوری ندارند. نوع دیگر علم حضوری هم مربوط به علم موجودات مجرد هم رتبه نسبت به یکدیگر است. برای مثال دو فرشته که رتبه وجودی برابر دارند نسبت به هم علم حضوری دارند. در همه اقسام علم حضوری علم عین ذات عالم است و از سنخ اعراض و کیفیات نفسانی نیست.